

روایت فرحناز رسولی، همسر شهید سعید قهاری سعید

در خصوص تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب «همسفر آتش و برف» در گفت‌وگو با «جوان»

«همسفر» شرح نقش بی‌بدیل همسران فرماندهان در روزهای سخت دفاع مقدس

یکی از زیباترین و ماندگار ترین اتفاقات‌های زندگی‌ام، تقریظ حضرت آقا بود

■ صغری خیل فرهنگ

کتاب «همسفر آتش و برف» روایت زندگی سردار شهید حاج سعید قهاری سعید و همسرش فرحناز رسولی است که مأموریت‌های جنگی آنها را در غرب کشور به ویژه در حلبچه شرح می‌دهد. این کتاب رمانی مستند و سندی از تاریخ شفاهی دفاع مقدس است و به نقش زنان در حفظ خانواده و مدیریت شرایط دشوار جنگ پرداخته است. داستان با زبانی شیرین و صادقانه، زندگی خانوادگی و فداکاری‌های این زوج را روایت می‌کند، دلدادگی و هم‌نفسی آنها نمونه‌ای کامل از تصویر یک عشق زمینی و آسمانی است. «همسفر آتش و برف» به قلم فرهاد خضری به نگارش در آمده و محتوای کتاب از زبان همسر شهید است. این اثر روایتگر ایستادگی، ایمان و عشق در دوران جنگ است که بعد از تحقیقات و مصاحبه‌های دقیق تدوین شده است. در این اثر زندگی سردار شهید قهاری چنان عاشقانه ترسیم شده است که می‌توان آن را الگویی در خشان برای نسل جوان دانست. کتابی که رهبر معظم انقلاب بر آن تقریظ نوشتند. ایشان از صداقت روایت و تصویر اصیل از عشق، ایمان و پایداری در دل سختی‌ها تقدیر کردند. این تقریظ تأکیدی بر اهمیت پاسداشت روایت‌های زنانه و مردانه از دفاع مقدس و انتقال آنها به نسل‌های بعد است. کتاب «همسفر آتش و برف» با حمایت انتشارات روایت فتح منتشر شده است. به بهانه رونمایی از تقریظ رهبری بر این کتاب با راوی کتاب خانم رسولی، همسر شهید قهاری هم‌کلام شدیم که خواندنش خالی از لطف نیست.

د

زندگی در پناه برای ما پر از ماجرا و دغدغه بود، اما من آن دغدغه‌ها را شیرین می‌دیدم. حاجی سال‌ها با در حال کار یا درگیری در مناطق کوهستانی، دره‌ها و حتی خارج از شهرها و مرزها بود. ایشان مأموریت‌های مختلفی داشت و عملیات‌هایی را در شهرهایی اطراف و در نزدیکی مرز ایران و عراق انجام می‌داد. من آن زمان ۲۴ سال و یک فرزند داشتم. زندگی ما پر از خطر بود. هر لحظه ممکن بود، شهادت پیش بیاید یا حتی اسیر شویم

عراق و کرمانشاه. ایشان در جوارود فرمانده تیپ بود و دفاع و حفاظت از منطقه را بر عهده داشت.

شهید سعید قهاری پس از فرماندهی تیپ انصارال‌رسول در جوارود، دوباره فراخوانده شد تا فرماندهی سپاه شهر پناه را بر عهده گیرد. من همراه ایشان به پناه رفتم و تا قبل از آن به آنجا سفر نکرده بودم. پناه به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و امنیتی از مناطق پرترش و صعب‌العبور بود و در آنجا علاوه بر جنگ با صدام، مقابله با جنگ‌های ضدانقلاب نیز در جریان بود. زندگی در پناه برای ما پر از ماجرا و دغدغه بود، اما من آن دغدغه‌ها را شیرین می‌دیدم. حاجی سال‌ها یا در حال کار یا درگیری در مناطق کوهستانی، دره‌ها و حتی خارج از شهرها و مرزها بود. ایشان مأموریت‌های مختلفی داشت و عملیات‌هایی را در شهرهایی اطراف و در نزدیکی مرز ایران و عراق انجام می‌داد. من آن زمان ۲۴ ساله و یک فرزند داشتم. زندگی ما پر از خطر بود. هر لحظه ممکن بود، شهادت پیش بیاید یا حتی اسیر شویم.

■ **نان داغ صبح جمعه!**

همسر شهید در ادامه می‌گوید: یک خاطره‌ای که به ذهنم آمد برای تان بگویم. حاج‌سعید خیلی به ندرت خانه بود، یک

روز جمعه که در منزل بود گفتیم حالا که هستی خوب است دو تان تازه از نانواپی بخرم و صبحانه‌مان را با نان داغ و تازه بخوریم. حاجی بدون هیچ حرفی ناگهان رفت. نه گفت سعید اصالتاً اهل روستای چنار اولیا شهرستان اسدآباد بود و پس از اتمام تحصیل در دوره ابتدایی به دلیل نبود مدرسه برای ادامه تحصیل همراه خانواده خود در همدان ساکن بود و بعد از آن در همان شهر ماندگار شدند. حاج سعید با علاقه و عشقی که به سپاه داشت وارد این نهاد انقلابی شد. او در سال ۶۱ به سمت فرماندهی سپاه سنقر(در آن زمان سنقر از طرف روستاهای اطراف مورد حمله احزاب دموکرات و کومله قرار گرفته بود) منصوب شد. در آن زمان حاج سعید فرمانده سپاه شهر ما بود که با معرفی یکی از دوستان پدرم برای خواستگاری ام آمد و در چند مرحله رفت و آمد ما با هم ازدواج کردیم و در ۱۹ دی‌سال ۱۳۶۳ به عقد هم درآمدیم. زندگی مشترک ما در جوارود شروع شد. جایی نزدیک مرز

داد. آقای محمدخانم هم با شور و شادی خبر را تبریک گفت. آن روز برای همه ما روزی خاص و به یادماندنی بود، روزی پر از شادی و خوشحالی. قرار شد مراسم رونمایی در پنج استانی که شهید قهاری سعید در آن خدمت کرده، برگزار شود. مراسم اصلی هم در تاریخ ۲۶ آبان در تهران با حضور شخصیت‌های کشوری و خانواده‌های شهدا برگزار شد. راوی کتاب به نامگذاری این اثر با عنوان «همسفر آتش و برف» هم اشاره می‌کند و می‌گوید: نام «همسفر آتش و برف» به این دلیل برای کتاب انتخاب شد که نویسندگان می‌خواستند سختی‌ها و فداکاری‌های همسران شهدا و ایثارگران را در آن دوران نشان دهند. هم‌رمز و همراهی‌بودن در گرما و سرما، در بمباران‌ها و مناطق ناامن در غربت و حتی در روزهایی که منتظر تولد فرزندان مان در شرایطی بودیم که هیچ امکاناتی وجود نداشت. این عنوان پیشنهاد کارشناسان فرهنگی بود تا مفهوم همراهی و پایداری در دل خطر را را به‌خوبی منتقل کند.

■ **لحظه به لحظه اسارت یا شهادت**
خانم رسولی، همسر شهید سعید قهاری اهل کرمانشاه است. او از آغاز همراهی و فعالیت‌های همسرش می‌گوید: حاج سعید اصالتاً اهل روستای چنار اولیا شهرستان اسدآباد بود و پس از اتمام تحصیل در دوره ابتدایی به دلیل نبود مدرسه برای ادامه تحصیل همراه خانواده خود در همدان ساکن بود و بعد از آن در همان شهر ماندگار شدند. حاج سعید با علاقه و عشقی که به سپاه داشت وارد این نهاد انقلابی شد. او در سال ۶۱ به سمت فرماندهی سپاه سنقر(در آن زمان سنقر از طرف روستاهای اطراف مورد حمله احزاب دموکرات و کومله قرار گرفته بود) منصوب شد. در آن زمان حاج سعید فرمانده سپاه شهر ما بود که با معرفی یکی از دوستان پدرم برای خواستگاری ام آمد و در چند مرحله رفت و آمد ما با هم ازدواج کردیم و در ۱۹ دی‌سال ۱۳۶۳ به عقد هم درآمدیم. زندگی مشترک ما در جوارود شروع شد. جایی نزدیک مرز

■ **روزی پر از شادی...**

خانم رسولی در ادامه می‌گوید: روزی خانم فرانه مرزی با من تماس گرفت و چند سؤال به ظاهر معمولی درباره بچه‌ها و وضعیت زندگی‌مان پرسید، بدون آنکه اشار‌های به کتاب کند. برایم جای تعجب داشت که چرا این سؤال‌ها را می‌پرسد. چند روز بعد دوباره تماس گرفت، احوالپرسی کرد و گفت: خبری خوش برایم دارد. قلمم تند می‌زد، به‌رسیدم چه شده؟! با لیخنه گفت حضرت آقا بر کتاب شما تقریظ نوشتند. در همان لحظه‌اش که چشم‌مان جاری شد و فقط گفتم الهی شکر، خانم فرانه مرزی گفت: حضرت آقا کتاب را به‌طور کامل خوانده‌اند و بسیار از آن خوش‌شان آمده. ایشان با اشتیاق از کتاب یاد کرده و آن را تقدیر کرده‌اند. سپس گوش‌ی را به آقای محمدخانم، مسئول انتشارات روایت فتح

جدول



در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

«صدام حسین» باز کرده‌ای عراقی را آواره کرده و این بار سعید با یک خواش آمده، ببیندت.

می‌گوید: آگه بهت بگم بیا لب مرز، بیا این زن‌های آواره رو با زرسی بدنی کن، از دستم دلخور میشی؟

اینجا می‌روان است، ۱۴ فروردین سال ۱۳۷۰، چند روزی بعد از به دنیا آمدن فاطمه و عید دیدنی‌های آشنایان و تنهایی دوباره تو. سعید فرمانده سپاه است و مسئول خط مرزی مر یوان.

می‌گویی: دلت میاد این بچه شیر خواره رو ول کنم، پاشم پیام اونجا؟

می‌گوید: من به فاطمه نگفتمت بیا، اگه تو دلت به او مدن رضا بده، خودت هم بلدنی به فکری برای فاطمه بکنی.

شادی و هراس به دلت جنگ می‌زند و نمی‌دانی چه بگویی. این اولین بار است که سعید از تو خواسته با او به مأموریت جنگی بروی. اولین بار است که همراه سعید از خانه و بچه‌ها و حریم این شهر دور می‌شوی. اولین بار است که پایه پای سعید جایی می‌روی که با او بودنش تمام سختی‌ها و تلخی‌ها را برای تو شیرین خواهد کرد.

می‌گویی: گیرم که بچه‌ها رو گذاشتم پیش همسایه. آخه من بلد نیستم باید چکار کنم.

می‌گویی: بلدنی نمی‌خواد که خودم یادت میدم.

می‌گویی: نه... نه... منظورم این نیست که بلد نیستم.

منظورم اینه که مطمئنی اونجا برای زنی با حال و روز من امنه؟

می‌گوید: مطمئن نیستم، ولی مرد که هستم. بهت قول مردونه میدم نذارم هیچ خطری اونجا تهدیدت کنه.

د

جایه‌جایی می‌گذشت، نه از شهری امن به شهر دیگر، بلکه از منطقه‌ای ناامن به جای دیگر و در غربت. با این حال، همیشه همراهش بودم و باو زندگی را از نو می‌ساختم. بچه‌های ما هر کدام در شهری به دنیا آمدند و در جایی بزرگ شدند.

او فرمانده شهرهای مختلفی بود، از همدان و نهاوند گرفته تا جوارود، پناه، مر یوان، سنندج، کرمانشاه، یزد و ارومیه. حدود ۱۰ سال در ارومیه خدمت کرد و جانشین شهید احمد کاظمی بود. در همان زمان، در سال ۱۳۷۲ در اشنویه، هنگام یک عملیات برون مرزی به شدت مجروح شد؛ عملیاتی که بعدها به نام خودش نامگذاری شد. پس از آن، به فرماندهی کرمانشاه و سپس به فرماندهی سپاه الغدیر یزد منصوب شد. بعد از مأموریت در یزد، دوباره به عنوان فرمانده لشکر حمزه سیدالشهدا در آذربایجان غربی فراخوانده شد و برای بار دوم به ارومیه رفتم. حدود چهارماه در آنجا بودیم و ساکن شدیم.

در یکی از عملیات‌ها برای پاکسازی منطقه مرزی بین ایران و ترکیه شرکت داشت. پس از پایان مأموریت، روز چهارم اسفند در مسیر بازگشت از منطقه‌ای به نام «چهنم‌دره» نزدیک خوی، همراه با ۱۵ نفر از نیروهایش در هلیکوپتر بود. با حمله دشمن و شلیک از دور، هلیکوپتر مجبور به فرود شد. آنها پیاده و با دشمن درگیر می‌شوند. در همان نبره هر ۱۵ نفر از جمله او در روز جمعه ۴ اسفند ۱۳۸۵ به شهادت می‌رسند.

شهید سعید قهاری سعید، شهید حاج حسین همدانی و سردار شهید علی شادمانی از دوستان و هم‌رمز زمان نزدیک هم بودند که حتی با هم به حج واجب رفته بودند. خانواده‌های‌مان رابطه‌ای دوستانه و صمیمی با هم داشتند. این سه شهید از یک نسل و هم‌دوره بودند؛ سه یار وفادار جبهه‌ها که نهایتاً به‌سبب مقام شهادت نائل شدند. امیدوارم شفاعت شهدا شامل حال ما نیز شود. تلاش همسران شهدا در این سال‌ها همسفری و همراهی با همسرگان‌شان بوده است که تمام زندگی‌شان را صرف مجاهدت کردند.



شهید سعید قهاری سعید

وقتی که حاجی شهید شد، فرزند کوچکم ۹ سال داشت که در حال حاضر ۲۸ سال دارد. شهید سعید قهاری یک فرمانده توانمند، مؤمن و ایثارگر بود که از نظر نظامی بسیار قوی و از نظر شجاعت هم یازند فرماندهان سپاه بود. همه فرماندهان سپاه می‌گویند که ترس در ذات شهید قهاری نبود. درست است که در راه اعتقادش بارها تا پای شهادت پیش رفت، اما خداوند او را نگه داشت تا در ۵۴ سالگی به شهادت برسد. از نظر اخلاقی فردی، صبور و متدین بود؛ نه به قول خودمان نمازخوان و مؤمن درستکار. اهل دنیاطلبی یا جاه‌طلبی نبود. از کسانی نبود که بخواهد دنبال جایگاه و مقام برود. حتی در کارهایش هم نه دنبال درجه بود و نه رتبه، بلکه فقط می‌خواست به قول خودش درست کارش را انجام دهد. او همیشه احساس وظیفه می‌کرد و می‌گفت باید کارم را در درست انجام دهم. وقتی قرار شد برای نیروهای سپاه درجه و مراتبی تعیین شود، از

مخالفان این کار بود، چون می‌ترسید با گرفتن درجه دچار غرور یا انحراف شود. همیشه می‌گفت دوست دارم فقط یک بسیجی بمانم، بدون هیچ عنوانی.

■ **۱۴ اسفند ۱۳۸۵**
همسر شهید می‌گوید: از نظر خانوادگی هم تا جایی که می‌توانست مراقب ما بود و نمی‌خواست اذیت شویم. هر چند خودش می‌گفت نتوانست پدر کاملی باشد، اما همیشه تلاشش را می‌کرد. اگر هم گاهی کم‌کاری پیش می‌آمد از سر ناآگاهی بود نه بی‌توجهی.

برای اینکه به او کمک کنم، من هم همراهش به مناطق مختلف می‌رفتم تا کمتر در راه باشد و رفت‌وآمد خطرناک نکند. مسیرهایی مثل کردستان، مر یوان، پناه، جوارود و سنندج بسیار ناامن بود، اما حس می‌کردم با این همراهی در کارش شریک ثواب می‌شوم و به او کمک می‌کنم تا با خیالی آسوده‌تر خدمت کند.

ما ۲۲ سال زندگی مشترک داشتیم. در تمام این مدت با میل و علاقه در کنارش بودم. زندگی‌مان بیشتر در سفر و

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۵۴

جدول سودوکو

ارقام ۹ تاراطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه ردیف فقط یک بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۴۵۳

					۱		۳
	۹	۷	۵		۱		
				۷	۲		
	۱	۵					
					۳	۴	
					۶		
	۲				۳		۷
	۶	۷					۸
				۸	۵		

۴	۱	۵	۸	۷	۱	۵	۱
۷	۱	۷	۱	۵	۱	۵	۵
۸	۵	۱	۵	۴	۷	۱	۷
۵	۷	۴	۸	۱	۵	۱	۱
۵	۷	۴	۸	۱	۵	۱	۱
۱	۴	۱	۵	۱	۷	۱	۸
۵	۱	۵	۵	۱	۵	۱	۱
۷	۱	۷	۱	۵	۱	۵	۱
۱	۴	۱	۵	۱	۷	۱	۸
۵	۷	۴	۸	۱	۵	۱	۱
۵	۷	۴	۸	۱	۵	۱	۱

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

از راست به چپ

۱- از رشته های دوویمدانی-۲- زمین بایر و بیی آب-جزیره مافیا-چغندر پخته-۳- برننده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۲۹ - تایستان عرب-خط بدون نقطه-۴- دورگه-حروفچینی کامپیوتری-۵- پنب آذری - استخوان زانو- رویکرد-۶- تفکر و تامل- شهری در آذربایجان شرقی - قورباغه-۷- ریاکاری-همیه ترش و شیرین- متضاد مقصد-۸- سلطان جنگل-امریکا- آتش-۹- چشمداشت- شیره چغندر-جینگانگ-۱۰- تکرار حرفی - ز-گیل - تکرار حرفی - رؤسا-۱۱- تاریک- سیستم نمایش رنگی-باشکوه-۱۲- جمع قریحه- سمت چپ- پارچه بدون آستر-۱۳- پیول واحد روپایی- چاق و قریه- خارج ورزشی-۱۴- پارچهای از پشم شتر- اجبار کردن-موف امید بشر-۱۵- مؤسس سلسله قاجاریه

از بالا به پایین

۱- کنایه از خورشید- از ته دل-۲- هود-تحت مراقبت- بندگی-۳- کشور لاله‌ها-بالا رفتن تدریجی سطح قیمت‌ها- سگ فضانورد-۴- به دنیا آوردن- رنگ زرد مایل به سرخ- از عشاق کتاب شکسپیر-۵- مانوس شدن- سوره رابزنی- از الحان باریدی-۶- از وزرای خارجه اسبق ایران- شهر نشینی- قرض بانکی-۷- وسیله نظافت دهان - آهنگ خواب کودک- وحشی-۸- نندی و جدت- ترارو- قصاب-۹- خاک کوزه گری- چراغ نفتی قدیمی- از عتبات عالیات عراق-۱۰- رئیس قبیله- مهراں- محرمانه-۱۱- اکسید خاک- قدرت و توان- باقی جان-۱۲- آماده و مهیا- شاعری ملقب به خاتم‌الشعر- ایک و یک-۱۳- تارهای گیاهی- مصنف الهه ناز- مؤسسه عالی-۱۴- مغرور- قبرستان زرتشتیان- الهه گل های رومیان باستان-۱۵- مجلسی در انگلیس- وسیله‌ای در موتور اتومبیل